

دموکراسی‌ها بر ضد دموکراسی

ژاک رانسیر

برگردان و دیباچه از شیدان وثیق



کار در حوزه‌ی اسناد و آرشیو به من حد اقل یک چیز آموخت و آن این که تاریخ را انسان‌هایی می‌سازند که فقط یک بار زندگی می‌کنند. این بدین معناست که تاریخ هیچ کار نمی‌کند و هیچ چیز نمی‌گوید مگر آن چه که مردمان، با حرکت از زندگی‌های ویژه خود، آزمون‌های خاص خود و در زمانه‌ی خود، در هم تنیده‌اند.

مبارزه‌ی سیاسی در عین حال مبارزه برای تصاحب معنای واژه‌هاست.

دیباچه

«...»

«...»

«...»

«...»

بله من مدافع این نظر هستم که دموکراسی را نمی توان به شکلی از حکومت و یا شیوه ای از زندگی اجتماعی تقلیل داد. حتی اگر «دموکراسی» را به معنای عادی آن تلقی کنیم، باز هم من به هیچ رو باور ندارم که در مورد دموکراسی به لحاظ ارزشی اتفاق نظر وجود دارد. نسبت به دوران جنگ سرد که دموکراسی و توتالیتاریسم آشکارا در برابر هم قرار داشتند، امروزه برعکس، پس از فروپاشی دیوار، شاهد گونه ای بدگمانی، تمسخر نهان یا آشکار نسبت به دموکراسی در کشورهایی هستیم که خود را «دموکراتیک» می نامند. در کتاب نفرت از دموکراسی من سعی کردم نشان دهم که بخش بزرگی از دیسکور مسلط به اشکال مختلف بر ضد دموکراسی است. به طور نمونه، رفراندوم قانون اساسی اروپا در فرانسه را در نظر بگیریم و بحث هایی که به این مناسبت انجام گرفتند. چه حرف هایی که علیه دموکراسی بر زبان رانده نمی شوند؛ از مصیبت دموکراتیک صحبت می کنند، از انسات های غیر مسئول و مصرف کنندگان خرده پاییی که امر گزینش های بزرگ ملی را با انتخاب یک مارک عطر یا چیزی دیگر اشتباه می گیرند. نتیجه آن که سرانجام قانون اساسی را برای بار دوم به رای مردم نمی گذارند. پس در این جا شاهد یک بدگمانی بزرگ نسبت به رای مردم هستیم. با این که در این کشورها مراجعه به آرای عمومی بخشی از تعریف رسمی دموکراسی را تشکیل می دهد.

به هر حال اما همه امروزه خود را دموکرات می نامند...

به هیچ رو چنین نیست! گفته می شود: دموکراسی ها ولی دولت هایی خاص مورد نظر هستند و تبیین می شوند. دموکراسی ها یعنی به واقع کشورهای ثروت مند که امروزه توسط دموکراسی تهدید می شوند. توسط آن دموکراسی ای که به معنای فعالیت خارج از کنترل هر آن کس یا دموکراتی است که تلاش می کند در امور کشور و جامعه دخالت کند.

امروز شاهد روندی هستیم که می خواهد به سرچشمه واژه [دموکراسی] باز گردد. از زمانی که این مقوله وجود دارد، اگر «اتفاق نظری» بر سر آن وجود داشته باشد، بر سر این است که «دموکراسی» چیزهای متفاوت و متضادی را معنا می دهد. واژه با افلاطون آغاز می شود که می گوید دموکراسی شکلی از حکومت نیست بلکه هوس رانی انسان هایی است که دوست دارند به میل خود عمل کنند. سپس با ارسطو ادامه پیدا می کند که می گوید دموکراسی خوب است اما به شرطی که مانع به کار گرفتن آن از سوی دموکرات ها شویم. سرانجام به عصر مدرن می رسیم و فرمول بارها تکرار شده چرچیل را داریم که گفته است دموکراسی بدترین رژیم به استثنای سایر رژیم هاست. بنابراین من به اجماع بر

سر دموکراسی باور ندارم به جز اتفاق نظری که این مفهوم را [به چیزهای مختلف و متضاد] تقسیم می کند.

در این مفهوم، من مثلثی را می بینم که سه راس آن را می توان آزادی ها، نظام پارلمانی و دموکراسی به روایت رانسیر تبیین کرد. این دموکراسی به معنای قدرتِ کسانی است که صاحب هیچ اسم و رسمی خاص برای اعمال آن نیستند. آیا به نظر شما شایسته است که واژه ای چنین چندمعنایی که به چیزهایی چنین متفاوت ارجاع می دهد را حفظ کنیم؟ آیا دموکراسی واژه ای فرسوده نیست؟ زیرا که فرسودگی واژه ها وجود دارد. به عنوان نمونه «جمهوری» را در نظر بگیریم. در ۱۸۲۵ اگر می گفتیم جمهوری خواهیم سر از تن مان جدا می کردند ولی امروزه این واژه هیچ معنایی نمی دهد.

من فکر می کنم که ویژگی خاص مفهوم ها یا مقوله های سیاسی در کم یا بیش چندمعنایی آن ها نیست بلکه در این است که آن ها موضوع و میدان مبارزه قرار می گیرند. مبارزه ی سیاسی در عین حال مبارزه برای تصاحب [معنای] واژه هاست. رویایی قدیمی در فلسفه وجود دارد که امروزه آرزوی فلسفه ی تحلیلی (۶) است که می خواهد به طور کامل معنای واژه ها را تبیین کند به گونه ای که میرا از هر ابهام، چندمعنایی و غیره باشد. اما من فکر می کنم که مبارزه بر سر واژه ها مهم است. به نظر من بسیار عادی است که دموکراسی بنا به شرایط دارای معانی مختلفی باشد. نزد روشنفکر متوسط فرانسوی، دموکراسی یعنی فرمان روایی مشتری سوپرمارکتِ ولو شده جلوی تلویزیون. اما من از کشور کره که دیکتاتوری اش تنها بیست سال پیش برافزاده است بر می گردم. در این جا ایده وجود قدرتی جمعی (کلکتیو) جدا و مستقل از دستگاه دولتی دارای معنایی است که ترجمان آن را در اشکال چشم گیر اشغال خیابان توسط مردم مشاهده می کنیم. من می پذیرم که این واژه، در آن جا که دموکراسی اختراع شده است یعنی در غرب، با گونه ای فرسودگی رو به رو می باشد اما اگر به همه ی آن چه که امروزه به عنوان نمونه در آسیا می گذرد بنگریم، آنگه می بینیم که واژه دموکراسی هم چنان معنا دارد. اگر واژه ی بهتری به جای دموکراسی پیدا کردید من آن را اختیار می کنم. اما کدام واژه؟ برابری خواهی؟ این که به طور دقیق همان معنی را نمی دهد. «دموکراسی» یعنی اعلام برابری هم اکنون در قلب نابرابری. تازه چه واژه ای را می شناسید که تا کنون آلوده نشده باشد؟ وانگهی باید دانست که وقتی مقوله ای را مطرح و تبلیغ می کنیم، چه نیرویی را مسلح یا خلع سلاح می کنیم. این است مساله ای که برای من اهمیت

دارد.

من از خود سؤال می‌کنم که آیا دموکراسی برای شما که می‌گویید نه شکلی از حکومت است و نه شکلی از جامعه، آرمانی دست نیافتنی نیست؟ یا بلکه ابزاری انتقادی است، گونه‌ای قوچ اهل جدل؟

خیر، دموکراسی آرمان (ایدئال) نیست زیرا من همواره از این اصل ژاکوتیستی (۷) حرکت می‌کنم که برابری یک پیش شرط است و نه هدفی که باید به آن رسید. آن چه که سعی می‌کنم بگویم این است که دموکراسی به معنای قدرت مردم، قدرت آن‌ها که هیچ اسم و رسمی برای اعمال آن ندارند همان پایه و اساس چیزی است که سیاست را قابل اندیشیدن می‌کند. اگر حکومت در دست افرادی افتد که بیشترین دانش، قدرت یا ثروت را دارند، در این صورت دیگر در سیاست نیستیم. این استدلال روسو است که می‌گوید: حکومت کسی که قدرتش بیشتر است نیازی به توضیح حقوقی ندارد. کسی که زورش بیشتر است خود را تحمیل می‌کند و قصه تمام. نیاز به هیچ مشروعیتی دیگر ندارد. به نظر من دموکراسی پیش شرطی برابری خواهانه است که هر رژیم الیگارشیک چون رژیم ما باید مشروعیت خود را کمابیش از آن کسب کند. آری، دموکراسی کارکردی انتقادی دارد. دموکراسی زمانی است که گوشه برابری، هم به طور عینی و هم ذهنی، بر پیکر سلطه فرو می‌رود. این همان چیزی است که از تبدیل شدن ساده پولیتیک [مشارکت شهروندی] به پولیس [نیروی انتظامی] جلوگیری می‌کند.

در صفحه‌ی آخر کتاب تنفر از دموکراسی می‌نویسید: «جامعه‌ی برابر گردآور مناسبات برابرا نه‌ای است که در این جا و از هم اکنون از طریق اقدام‌هایی ویژه و موقت خود را نشان می‌دهند.» این جمله فراز دیگری را برای من تداعی می‌کند. در تزهایی در باره‌ی سیاست، سیاستی که نزد شما به دموکراسی بسیار نزدیک است، می‌گویید: «سیاست فرا می‌رسد چون حادثه‌ای همواره موقت در تاریخ اشکال مختلف سلطه» و یا باز هم در پایان کتاب ناسازگاری می‌نویسید: «سیاست در ویژگی‌اش نادر است. سیاست همواره محلی و اتفاقی است.» پس برای شما دموکراسی، سیاستی است موقت، ناپایدار، اتفاقی... آیا نزد شما این ظهور ناگهانی، کوتاه و بی‌فردا بیانگر بینشی بدبینانه از جنبش‌های رهایی خواهانه نیست؟

من فکر نمی‌کنم که هرگز از ظهور ناگهانی، کوتاه و بی‌فردا صحبت کرده باشم. من بینشی را مطرح نمی‌کنم که نزد آن، پدیدارها به صورت ناگهانی ظهور می‌کنند و پس از زمانی کوتاه همه چیز به حالت

پست خود باز می‌گردد. در متنی که نام بردید، من فقط سعی کرده‌ام بگویم که برابری به صورت جمع پراتیک‌هایی وجود دارد که ترسیم‌کننده این وضعیت است؛ این که واقعیت برابری تنها در برابری واقعی وجود دارد. من نمی‌خواستم بگویم که برابری تنها روی باریکادها وجود دارد و هر گاه که باریکادها فرو می‌ریزند، همه چیز تمام و راکد می‌شود. من، نه متفکر رخداد و ظهور، بلکه بیشتر رهایش Emancipation هستم. رهایش چون امری که سنتی دارد و تاریخی که تنها از اقدام‌های بزرگ و درخشان تشکیل نشده بلکه حاصل تکاپو برای ایجاد شکل‌های امر جمعی متفاوت از اشکال دولتی و اجماع است. البته به طور مسلم رخدادهایی وجود دارند که بانگ برمی‌آورند و زمان بندی می‌کنند. به عنوان نمونه سه روز ژوئیه ۱۸۳۰ (۸) فضایی را می‌گشایند که در آن انجمن‌های کارگری، شورش‌های ۱۸۴۸ و کمون می‌توانند به وجود آیند.

برابری به باور من از این طریق وجود دارد یعنی در فعلیت آن و نه چون آرمانی که تنها به پشتوانه‌ی استراتژی خوب، رهبری خوب یا دانش خوب... دست یافتنی است. رک و راست بگویم، من نمی‌فهمم چرا چنین برخوردی بدبیانه‌تر از سایر برخوردهاست. نگاه کنید به این همه استراتژی‌های بزرگ انقلابی که امروزه در عرصه‌ی سیاست وجود دارند. روزی باید از این افراد که می‌گویند کلید آینده را در دست دارند، که استراتژی‌های اعلای سیاسی را تبیین کرده‌اند، حساب پس گرفته شود. حساب آن چه را که بر سر ما آمده است. شگفتا که اینان خوش بین هستند و من بدبین، اینان واقع بین هستند و من خیال پرداز... (خنده‌های رانسیر)

برای کسی مانند شما که بسیار با آرشیوها سرو کار داشته است، من چنین احساسی ندارم که به گذشته خیلی فکر می‌کند

چرا. من فکر می‌کنم که سنت‌های رهایی‌خواهی وجود دارند. آن چه را که من در باره اش سعی می‌کنم کار کنم، اندیشیدن در باره‌ی سنتی دیگر و متفاوت از آن چیزی است که توسط بینش‌های استراتژیکی، لنینیستی و شرکا مصادره شده‌اند. من هیچ گاه از مبارزه علیه ایده ضرورت تاریخی دست برد نداشته‌ام. کار در حوزه‌ی اسناد و آرشیو به من حد اقل یک چیز آموخت و آن این که تاریخ را انسان‌هایی می‌سازند که فقط یک بار زندگی می‌کنند. این بدین معناست که تاریخ هیچ کار نمی‌کند و هیچ چیز نمی‌گوید مگر آن چه که مردمان، با حرکت از زندگی‌های ویژه خود، آزمون‌های خاص خود و در زمانه‌ی خود، در هم تنیده‌اند. حکایت از تاریخ سوژه‌هایی بزرگ چون طبقه

کارگر یا جنبش کارگری می کنند اما به واقع مشاهده می کنیم که گسست هایی در انتقال آگاهی وجود دارند. پیوندها با گذشته پاره می شوند و سپس دوباره باز سازی می شوند... نگاه کنید به جنبش می ۶۸ و به آن چه که پس از آن رخ می دهد. پس از سال ها روی گردانی و حتا انزجار از آن، نسل جدید امروزه دوست دار شناخت این جنبش است. می خواهد دوباره مائوئیسم را کشف کند و غیره. نسل های جدید تلاش می کنند به برخی واژه ها، به برخی آرزوهای پیوسته به این واژه ها معنا بخشند. البته در بافت و شرایطی متفاوت، با شکل هایی نوین از انتقال آگاهی که آن ها نیز به همان اندازه متفاوت و تصادفی می باشند.

فوریه ۲۰۱۴ - بهمن ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت ها

(۱) نگاه کنید به فراخوان برای مشارکت در روند شکل دهی تشکل بزرگ چپ، تارنمای وحدت چپ.

(۲) گفت و گو با Jacques Rancière در سال ۲۰۰۹ از طرف اریک هازان Eric Hazan انجام گرفته و در جنگی تحت عنوان

:

دمکراسی در چه وضعی؟ انتشار یافته است: ۲۰۰۹ - La fabrique éditions - Démocratie dans quel état ?

(۳) سیاست رهایی: Politique d'émancipation

(۴) به ترتیب اسامی فارسی: La - Le Maître ignorant - La Nuit des prolétaires - La leçon d'althusser -

Mésentante

-Aux bord du politique La haine de la démocratie - La méthode de l'égalité

(۵) Alin Badiou - L'aventure de la philosophie française depuis les années ۱۹۶۰

(۶) Philosophie analytique

(۷) ژوزف ژاکوتو (۱۸۴۰ - ۱۷۷۰ Joseph Jacotot): آموزگار فرانسوی و مبتکر روش خاصی در آموزش که به روش ژاکوتو

معروف است. ژاک رانسیر در کتاب آموزگاری که نمی داند این روش را به طور خاص در مقایسه با روش های رایج مدرن

مورد توجه و بررسی قرار می دهد.

(۸) روزهای تعیین کننده ۲۷، ۲۸ و ۲۹ ژوئیه، معروف به سه روز شکوه مند، در انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه.

(۹) رخ داد : Evénement